



ناکامی سیاسی بختیارها در دوره قاجار و از دست دادن جایگاه خود پس از فتح تهران

پدیدآورده (ها) : علم، محمدرضا؛ بهرامی کهیش نژاد، بیژن
کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: گنجینه اسناد :: زمستان 1386 - شماره 68
از 47 تا 66

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/397688>

دانلود شده توسط : سارا سلطانی

تاریخ دانلود : 25/07/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

ناکامی سیاسی بختاریها در دوره قاجار و از دست دادن جایگاه خود پس از فتح تهران

♦ دکتر محمدرضا علم*
بیژن بهرامی کهیش نژاد**

چکیده

هدف این مقاله، بررسی علل ناکامی بختاریها در دوره قاجار پیش از فتح تهران و از دست دادن جایگاه سیاسی پس از فتح تهران است. مقاله، با این رویکرد به شرح نخستین شورش بختاری در زمان قاجاریه، یعنی شورش ابدال خان و اسدخان هفت لنگ، موقعیت این ایل در دوره فتحعلی شاه، شورش محمدتقی خان چهارلنگ، عوامل شکست شورش او، علل ناکامی و قتل حسینقلی خان ایلخانی، ساختار ایل بختاری در زمان وی، منازعات خوانین بختاری پس از کشته شدن حسینقلی خان ایلخانی، فتح تهران در آستانه مشروطیت، براندازی محمدعلی شاه و ورود خوانین بختاری، سردار اسعد، صمصام السلطنه و سردار محتشم به عرصه دولت و عوامل پایان نفوذ بختاری در دوره مشروطیت پرداخته و نتیجه می‌گیرد که ایل بختاری به عنوان یکی از قدرتمندترین ایلات ایران، تأثیرگذارترین ایل در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌آید.

کلید واژه‌ها:

قاجاریه، ایل بختاری، فتح تهران، مشروطیت، جنگهای قاجاریه، اقوام و عشایر، شورشهای اجتماعی.

* دکترای تاریخ و استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز.

** کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی.

مقدمه

ایلات و قبایل، در تاریخ ایران تا دوره پهلوی همواره نقش آفرین بوده‌اند و برای تصاحب حکومت و تصدی مقامات بالای سیاسی، عطش سیری ناپذیری داشته‌اند. ظهور رضاشاه آنها را برای همیشه از هدف نخست بازداشت و سران ایلات را از دستیابی به کلیت حکومت محروم ساخت؛ هرچند اینان در برهه‌هایی از دوره پهلوی نیز توانستند بخشی از تمایلات خود را در کسب رده‌هایی از مراتب بالای سیاسی همچنان بروز دهند.

به‌رحال، از میان ایلات ایران، بختیارها به عنوان ایلی قدرتمند از جنبه روحیه نظامی، این توانایی را یافتند که از دوره پس از سقوط صفویه و بویژه بعد از مرگ نادرشاه، حضور در عرصه سیاسی را بیازمایند و مدعیان جدی برای حکومت باشند و با نایب‌السلطنگی علیمردان خان، یکی از سران این ایل، اینان نیت خود را در تشکیل حکومت و دستیابی به مقامات حکومتی، پیش از روی کار آمدن کریم‌خان زند بخوبی نشان دادند؛ هرچند حضور علی مردان خان در این مقام دیری نپائید و با کشته شدن وی، نخستین تجربه بختیارها در این زمینه با ناکامی مواجه شد.

بروز جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، ایلات را نیز به جنبش واداشت و فرصت تاریخی دیگری در اختیار رهبران و سران بختیاری گذاشت و در چنین شرایطی، رهبرانی از این ایل که به جنبشهای اعتراضی مردم علیه استبداد محمدعلی شاه پیوسته بودند، به رغم سرانی که با استبداد همکاری داشته و در تلاش برای سرکوب آرمانهای ملی بودند، توانستند در ماجرای فتح تهران، خود را به یکباره از مرتبه رهبرانی ایلی به جایگاه تصمیم گیرندگان ملی ارتقا بخشند.

حال باتوجه به چنین موقعیت استثنائی و ارزنده‌ای که به لطف نقش قابل توجه در فتح تهران

نصیب عده‌ای از سران بختیاری از جمله سردار اسعد گردید، سؤالاتی چند مطرح است: یکی آنکه علل ناکامی بختیارها پیش از فتح تهران در رسیدن به چنین جایگاه مطلوبی چه بود؟ دیگر آنکه چرا سران بختیاری نتوانستند موقعیت رفیعی را که پس از فتح تهران به دست آورده بودند، حفظ کنند و حضور خود را در عرصه سیاسی ایران تداوم بخشند؟ ناآشنائی برخی از این خوانین با تحولات پدید آمده در ایران به دنبال بروز جنبش مشروطه، در این ناکامی چقدر تأثیر داشت؟ نقش اختلافات درون ایلی را در این زمینه تا چه حد می‌توان ارزیابی کرد؟

نوشتار پیش روی، بر این است که با بررسی علمی، تاریخی و مبتنی بر اسناد و منابع، پاسخی برای این گونه پرسشها بیابد.

نخستین شورش بختیارها در زمان قاجاریه

پس از شکل‌گیری تشکیلات ایل بختیاری در دوره صفویه و به دنبال تحولاتی که پس از سقوط صفویه تا قتل نادرشاه صورت گرفت، بختیارها به یکباره مدعیان تازه‌ای برای حکومت گشتند و شاید اگر کمی درایت سیاسی می‌داشتند و بدور از اختلافات داخلی، می‌توانستند علی مردان خان بختیاری را - که در کنار کریم خان زند از مدعیان جدی تاج و تخت بوده و حتی تا مرز نایب‌السلطنگی ایران نیز پیش رفته بود - در رأس حکومت قرار دهند. اما با قتل علیمردان خان، بختیارها در رسیدن به قدرت ناکام ماندند.

شروع دوره قاجار، برای بختیارها فرصتی استثنائی بود تا بتوانند همانند دوره پس از قتل نادرشاه، با تکاپوهای خویش به روند رو به رشد خود برای کسب قدرت ادامه دهند. با این تفاوت که اینان درصدد بودند موقعیت خود را از شکل ایلی با ساز و کارهای سنتی صرف، خارج کنند تا بتوانند به ایفای نقش بهتری در سطح ملی و در امور سیاسی بپردازند. علاوه بر این، چنین تکاپوهائی

برخلاف دوره بعد از قتل نادرشاه، تنها در برهه خاصی صورت نپذیرفته، بلکه کمابیش از آغاز تا پایان دوره قاجار ادامه داشته است.

اما هنوز سلسله قاجار به صورت رسمی مستقر نشده بود که بختیارها نخستین تلاش خویش را به سرکردگی ابدال خان - که از هنگام روی کار آمدن کریم خان جانب دولت زندیه را داشت - شروع کردند. وی که از شاخه هفت لنگ بختیاری بود و با شاخه چهارلنگ نیز اتحاد داشت، طی نبردی، آقا محمدخان را - که به سرزمین بختیاری لشکر کشیده بود - شکست داد. اما در قشون کشتی دوباره آقا محمدخان و پس از تلاقی دو سپاه در ناحیه فریدن و فریب خوردن عده زیادی از سوارانش از آقا محمدخان، وی دستگیر و به نزد آقا محمدخان برده شد.

بنا به آنچه آمده است، «ابدال خان، هنگامی که به نزد آقا محمدخان ایستاده بود، خان قاجار بنای فحاشی را با او نهاد. ابدال خان، با همان بی‌باکی گفت: از قدرت خداوند است که چون من مردی را در برابر چون تو عجزه، دست بسته به پای داشته! اگر مردانگی داشتی، چون مردان با من مبارزه می‌نمودی! آقا محمدخان از این حرفها در برابر لشکریانش خجل شد و دستور داد وی را به قتل رسانند.»^۱

موقعیت بختیارها در دوره فتحعلی شاه

پس از روی کار آمدن فتحعلی شاه، در اوضاع کشور پریشانی پدید آمد؛ بویژه شروع جنگهای ایران و روسیه و وجود درباریان بی‌کفایت، به تشدید این امر کمک کرد. در چنین شرایط بحرانی، بختیارها نیز فرصت را مناسب دیدند و اسدخان هفت لنگ از باب بهداروند در سال ۱۲۲۷ق. / ۱۸۱۲م. در بختیاری سر به شورش برداشت و تا حدود تهران نیز پیش رفت، اما در مقابله با قوای دولت شکست خورد و به کوههای بختیاری بازگشته، به قلعه خود پناه جست. پس از آن، «محمدعلی میرزا

دولت‌شاه، فرزند فتحعلی شاه، مأمور سرکوب او شد. چون گشودن قلعه با سپاه ممکن نبود، شاهزاده بتنهائی و ناشناس به قلعه اسدخان رفت. آنگاه خود را معرفی کرد و به او تأمین داد. خان بختیاری - که این شهامت را از او دید - تسلیم وی گردید و تا سال ۱۲۳۶ق. / ۱۸۲۱م. در خدمت او بود. در این سال شاهزاده مریض شد و چون مرگ خود را نزدیک دید، اسدخان را - که به او بشخصه تأمین داده بود - اجازه بازگشت به میان قبیله خود داد.»^۲

به رغم شورش اسدخان هفت لنگ و همزمانی آن با جنگهای دوره اول ایران و روسیه - که به این شورش جهتگیری قومی داده بود - بختیارها که تحت تعالیم افسران خارجی درآمده بودند، در جنگهای دوره دوم میان دو کشور حضوری ملی داشتند و «آن، هنگامی بود که قوای روس شهر گنجه را محاصره و به تصرف خویش درآورده بود. عباس میرزا، فرمانده اردوی ایران، به تقسیم نیروی خویش پرداخت و از جمله، ملازمان رکاب و سوارکاران عبدالملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در سمت چپ سپاه خود قرار داد. نخست تفنگچیان بختیاری و عراقی و مازندرانی به جنگ مبادرت کردند و به گروهی از سربازان روسیه یورش بردند و در اول حمله، روسیان را هزیمت دادند و پس از آن، سواران ایران با نیروهای روسیه درآویختند. اما چون توپخانه روسیه شروع به کار کرد، عباس میرزا - که نگران فرزندان خویش بود - دستور داد ایشان را از میدان کارزار بیرون برند. لشکریان بختیاری نیز که مشغول جنگ بودند، چون این خبر را شنیدند، دست از مقاومت برداشتند و از میدان نبرد به یک سوی شدند.»^۳

اما در ماجرای گریبایدوف، وزیر مختار روسیه - که پس از پایان جنگهای دوم میان ایران و روسیه به ایران آمد - بختیارها به یک حرکت احساسی کشانده شدند. ماجرا به این گونه بود که جمعیتی انبوه در جلو سفارت روسیه جمع شدند تا نسبت



به خروج تعدادی از ساکنان گرجی در ایران - که خود را تبعه روسیه دانسته و به سفارت آن کشور پناهنده شده بودند - اقدام کنند. اما چون قزاقهای نگهبان سفارت مبادرت به تیراندازی کردند و در جریان آن یک نفر ایرانی کشته شد، «در چنین حالتی، نیت انتقام تقویت گردید و تعداد کثیری از افراد ایل بیابانی و سرکش بختیاری - که در تهران به عنوان گروگان نزدیک و پشت خانه‌ای که برای پذیرائی و اقامت هیئت نمایندگی روسیه اختصاص یافته بود - سکنا داشتند، به نحو مؤثر به حمایت مردم برخاستند.»^۴

شورش محمدتقی خان چهارلنگ

چنانچه شورش ابدال خان در دوره آقا محمدخان و شورش اسدخان هفت لنگ در زمان فتحعلی شاه نادیده انگاشته شود؛ بختیاریها در دوره قاجاریه سه خیزش مهم برای کسب موقعیت سیاسی مطلوب داشتند: خیزش محمدتقی خان چهارلنگ در دوره فتحعلی شاه و محمدشاه، خیزش حسینقلی خان ایلخانی در دوره ناصرالدین شاه و خیزش جمعی از سران بختیاری در دوره مشروطه.

به هر حال، در اواخر پادشاهی فتحعلی شاه، بختیاریها به یک شورش گسترده علیه حکومت مرکزی دست زدند. این شورش را محمدتقی خان کیانرسی، سرکرده و خان شاخه چهارلنگ ترتیب داد. او نیز همانند علیمردان خان بختیاری - که از همین شاخه بود - اندیشه و تکاپوی دستیابی به تاج و تخت در سر داشت؛ اما با این تفاوت که غائله علیمردان خان، بلافاصله پس از مرگ نادرشاه صورت گرفت که هنوز هیچ دولت مرکزی در ایران وجود نداشت و در نتیجه، حرکت علیمردان خان با نوعی مشروعیت همراه بود؛ ولی شورش محمدتقی خان چهارلنگ در تقابل با حاکمیت نسبتاً مشروع قاجاریه بود و با فقدان مشروعیت مواجه گشت.

اما در زمان فتحعلی شاه، ریاست و خانی در بختیاری از آن چهارلنگ بود و اینان در سایه رهبری دلیرانه محمدتقی خان، از قدرت فراوانی برخوردار بودند و به احتمال، به همین جهت و برای جلوگیری از شورش اینان بود که «فتحعلی شاه، زینب خانم، خواهر علی خان کیانرسی، پدر محمدتقی خان را به عقد خود درآورد.»^۵

محمدتقی خان پیش از دست زدن به شورش، «جزو نیروهای تعلیم داده شده خارجیان در ارتش بوده است و در نتیجه این تعلیم، حدود هزار نفر بختیاری در جنگهای ایران و روس شرکت کردند. اما آموزش سپاه ایران با ترکیب قبیله‌ای، چندان بی‌زیان نبود. شورش محمدتقی خان در این خصوص، نمونه بارزی است. این شورش، از ۱۲۴۹ق. / ۱۸۳۳م. تا ۱۲۵۷ق. / ۱۸۴۱م. ادامه داشته است.»^۶

محمدتقی خان، نه تنها بر چهارلنگ بلکه بر بخشی از هفت لنگ نیز ریاست داشت و هرچند شورش خویش را در اواخر دوره فتحعلی شاه آغاز کرد، اما اوج آن شورش در زمان محمدشاه صورت گرفت و از همین رو، «هنگامی که شهرت محمدتقی خان به گوش محمدشاه قاجار رسید، از سلطه وی بر طوایف بختیاری هراسان شد و در اندیشه قلع و قمع وی برآمد.... بدین جهت در سال ۱۲۵۶ق. / ۱۸۴۰م.، محمدتقی خان را یاغی خواند و منوچهر خان، حاکم جدی و مقتدر اصفهان را مأمور سرکوب وی ساخت. منوچهر خان، در آغاز سال ۱۲۵۷ق. / ۱۸۴۱م. با سپاهیان خود به کوهستان بختیاری رسید و با حيله و نیرنگ، خانواده سردار بختیاری را به اسارت درآورد؛ به طوری که محمدتقی خان از بیم کشتار خانواده‌اش، بناچار به شرط آزادی تن به تسلیم داد. اما منوچهر خان با آنکه با قید قسم به قرآن و به شرط آزادی، دشمن را به چنگ آورده بود، سوگند خود را شکست و وی را زنجیر بر گردن

به تهران فرستاد و خان، در سال ۱۲۶۷ق. / ۱۸۵۱م. در همان شهر درگذشت و برادران و پسرانش نیز با همین سرنوشت شوم معدوم شدند.^۶

عوامل ناکامی محمدتقی خان

شکست شورش محمدتقی خان چهارلنگ - که از آن می‌توان به عنوان اولین خیزش مهم بختیاریه‌ها در زمان قاجاریه به هدف اعتلابخشی به موقعیت بختیاری در چارچوب مرزهای جغرافیایی ایران نام برد - عوامل متعدد داشت که بخشی از آنها به شرایط قوم بختیاری در آن زمان بازمی‌گردد و برخی نیز به دولت قاجاریه مربوط است که از این قرارند:

۱. ناکامی محمدتقی خان در بسط نفوذ بر تمام طوایف بختیاری: همان گونه که گفته شد، محمدتقی خان غیر از چهارلنگ، تنها بر بخش کوچکی از طوایف هفت لنگ نفوذ و ریاست داشت و چون هفت‌لنگ از نظر جمعیتی، درصد بیش‌تری از بختیاریه‌ها را شامل می‌شد؛ این امر او را از امکان بهره‌مندی از تمام نیروی بختیاری محروم ساخت و آنچه در این ناکامی تأثیر بسیار مهمی گذاشت، این بود که او «نتوانست با ازدواج و پیوندهای خانوادگی با سایر طوایف، اتحاد خود را مستحکم‌تر کند و ناگزیر، تاوان این عدم همبستگی سببی را پرداخت. او بیش از دو زن اختیار نکرد که یکی از آنها جداگانه و به طور مستقل زندگی می‌کرد و بعلاوه فرزندانش کودک بودند و پسر بزرگش، حسینقلی خان بیش از نه سال نداشت. کما اینکه برادرانش هم نتوانستند با ازدواج و قرابت سببی، اتحاد خود را با طوایف بختیاری استحکام بخشند و از طرفی، خواهرش خارج از قلمرو بختیاری با خلیل خان بویراحمادی ازدواج کرد. آیا با این ترتیب، او می‌توانست در مسند قدرت باقی بماند؟»^۸

۲. اختلافات درونی با خویشاوندان: در این

زمینه وجود دشمنی میان برادرزادگان، عموها و عموزاده‌ها، درخور یادآوری است. بویژه یکی از عموزادگان وی به نام علیرضا خان برای رسیدن به مقام ریاست و خانی بر چهارلنگ تلاش داشت و سرانجام نیز همو پس از سقوط محمدتقی خان، جای وی را گرفت.

۳. تلاش دولت مرکزی برای برقراری نظم و آرامش: دولت قاجاریه که از شورش محمدتقی خان در هراس افتاد و وجود او را عاملی برای ادامه ناآرامیهای منطقه بختیاری دانست، پس از به اسارت درآوردن وی، او را به بهانه نظم و آرامش در زندان نگاه داشت. زندانی شدن وی - که از دوره محمدشاه قاجار شروع شد - با روی کار آمدن ناصرالدین شاه و به تحریک حاکم اصفهان^۹ تا هنگام فوت وی در سال ۱۲۶۷ق. / ۱۸۵۱م. در زندان توپخانه تهران، ادامه داشته است.

۴. وجود رقیبانی سرسخت: همزمان با محمدتقی خان، دو تن از خوانین دیگر در شاخه هفت لنگ در تلاش برای رسیدن به ریاست قوم بختیاری بودند؛ یکی از اینان جعفرقلی خان بهداروند پسر اسدخان معروف که شورش وی در دوره فتحعلی شاه بیان شد و دیگری، کلبعلی خان رئیس طوایف دورکی بود. این سه تن، به مدت چندین سال در رقابت و کشمکش و جنگ و ستیز با یکدیگر به سر بردند و هیچگاه نه یکی توانائی مطیع کردن دیگر رقبا را در خود دید و نه هیچیک امکان سازش و دوستی با رقبا به ذهنش خطور کرد.

تحولات بختیاری از مرگ محمدتقی خان تا قتل حسینقلی خان ایلخانی

راجع به تحولات بختیاری از آن هنگام تا روی کار آمدن حسینقلی خان به عنوان نخستین فردی که به صورت رسمی از سوی ناصرالدین شاه به مقام و منصب ایلخانیگری نائل شد، آنچه می‌توان



حسینقلی خان ایلخانی

گفت،^{۱۱} این است که کلبعلی خان نوۀ ابدال خان همراه برادرش جعفرقلی خان پدر حسینقلی خان، در رقابت با جعفرقلی خان بهداروند بودند و سرانجام در ۱۲۵۲ق. / ۱۸۳۶م. برادرش به دست همان خودش از طایفۀ بهداروند در جنگ منار کشته شد و خود وی نیز بر سر ریاست ایل با پسران برادرش اختلاف پیدا کرد. از میان اینان - که سه برادر بودند - حسینقلی خان با دوراندیشی و زیرکی خود را به منوچهر خان معتمدالدوله، حاکم اصفهان و خوزستان نزدیک گردانید و در نتیجه در سال ۱۲۶۲ق. / ۱۸۴۶م. - که تنها ۲۴ سال داشت - توانست حکومت منطقه بختیاری را به نام مهدیقلی خان، یکی از عموهای پیرش و نیابت آن را برای خودش بگیرد. کلبعلی خان - که از این اقدام متعجب شده بود - تصمیم به مقابله گرفت. اما پس از نبردی سخت موسوم به جنگ بازفت (۱۲۶۳ق. / ۱۸۴۷م.) شکست خورد و به دست برادرزادگانش به قتل رسید.

حسینقلی خان پس از آن، دیگر مدعی قدرتمند بختیاری یعنی جعفرقلی خان بهداروند را - که قاتل پدرش نیز بود - شکست داد و بدین گونه در ۱۲۶۳ق. / ۱۸۴۷م. از میان رقبای طوایف بهداروند و دورکی سر بیرون آورد. شاخه چهارلنگ را نیز با افروختن آتش اختلاف میان سرانشان و کشتن دو تن از آنان، تحت تسلط خود درآورد. تنها رقیب باقیمانده او در هفت لنگ، موسی خان رئیس طایفه بابادی بود که به رغم آنکه طایفه اش جزو شاخه هفت لنگ بود، در آن زمان فرمان حکومت را از حاکم فارس گرفت. با شکایتی که تجار و قافله‌ها از طایفه بابادی و سران آن داشتند، ناصرالدین شاه، حسینقلی خان را مأمور دستگیری موسی خان کرد. سرانجام با دستگیری و کشتن وی به تحریک شاه، حسینقلی خان بر تمام طوایف بختیاری مسلط شد. در مجموع، می‌توان عواملی را که موجب به

- قدرت رسیدن حسینقلی خان به عنوان ایلخان بختیاری شد، چنین برشمرد:
۱. فقدان رهبر کارآمد و قدرتمند در بختیاری پس از محمدتقی خان چهارلنگ و رقابت تنی چند از مدعیان بر سر ریاست ایل بختیاری، جهت از میان بردن خلأ ناشی از وجود چنین رهبری.
 ۲. زیرکی و شجاعت حسینقلی خان و درک موقعیت و شرایط زمانی بویژه نسبت به رقبا و تلاش بی‌وقفه در جهت از میدان به در کردن آنها.
 ۳. حمایت و پشتیبانی برادران و برخی طوایف هفت لنگ از او و در نتیجه بسط قدرت وی در میان همه طوایف بختیاری.

۴. توجه بیش‌تر دولت مرکزی به امور بختیاری و دخالت در آن و حمایت از حسینقلی خان که به زعم ایشان بهتر می‌توانست نظم و آرامش را در منطقه بختیاری برقرار کند.

به هر روی، حمایت دولت مرکزی از حسینقلی خان، باعث شد که وی «در سال ۱۲۷۸ق. / ۱۸۶۲م. [۱۸۶۲م.] لقب «ناظم» را از ناصرالدین شاه دریافت کند و در سال ۱۲۸۳ق. / ۱۸۶۷م. به طور رسمی به مقام «ایلخانی بختیاری» ارتقا یابد و این عنوان را تا سال ۱۲۹۹ق. / ۱۸۸۲م. - که به قتل رسید - به طور مستمر در اختیار داشته باشد.»^{۱۱}

به این ترتیب، مقام ایلخانیگری به حسینقلی خان و پس از وی به فرزندان و برادرانش واگذار شد و به شکل موروثی تا هنگام برچیدن نظام ایلخانی در زمان رضاشاه، در خانواده ایشان باقی ماند. اما به رغم اینکه محمدتقی خان پیش از این، این مقام را دارا بود، نتوانست آن را در خانواده خود حفظ کند و با مرگ او، این عنوان نیز از خانواده وی گرفته شد.

در همین دوره ریاست حسینقلی خان بود که نیروی بختیاری در ماجرای حمله به هرات در ۱۲۷۳ق. / ۱۸۵۷م. - که به هجوم متقابل کشتیها و نیروی دریائی انگلیس به مناطق جنوب و از جمله خوزستان انجامید - در خرمشهر (محمره) از خویش شجاعت نشان دادند و «از آنجا که توپهای انگلیس بسیار کاری بودند، کار را بر ایرانیان تباه داشتند. یکی از سنگرهای نامی، در دست محمدمراد خان بود. نزدیک بود که سنگر را به جای گذارد و بگذرد. حسینقلی خان با تفنگچی بختیاری - چون کار را دیگرگون دید - قدم جلادت پیش نهاد و خود را به سنگر محمدمراد خان رسانید. او را از نوقوتی حاصل شد و شروع به جنگ کرد.»^{۱۲}

چنانچه به سیر قدرت گیری حسینقلی خان ایلخانی دقت شود، می‌توان از مراحل سه گانه در این زمینه به شکل زیر یاد کرد:

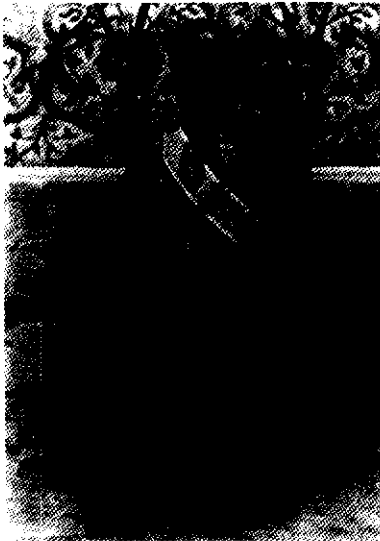
۱. تلاش برای دستیابی به مقام ایلخانیگری: «از سال ۱۲۵۷ق. / ۱۸۴۱م. پس از سقوط محمدتقی خان تا سال ۱۲۷۸ق. / ۱۸۶۲م. - که ناصرالدین شاه لقب ناظم بختیاری را به وی داد - سعی داشت در خلال این دو دهه، نفوذ خود را بر خانواده خویش گسترش دهد و ریاست باب دورکی هفت لنگ و سرانجام بختیاری را به دست آورد.»^{۱۳}

۲. تثبیت و تقویت قدرت: «حسینقلی خان، همچنان به تلاش و کوشش خویش ادامه داد تا سرانجام به عالی‌ترین مقام ایلی نائل آمد و در ۱۲۸۳ق. / ۱۸۶۶م. از طرف شاه به لقب ایلخانی مفتخر گردید و در اواخر سال ۱۲۹۵ق. / ۱۸۷۸م. و بخصوص در خلال هشت سال اخیر، ناصرالدین شاه چند فرمان مختلف راجع به چهار محال بختیاری و مناصب نظامی به نام او صادر کرد. بعضی از این اسناد، مؤید آن است که او روابط تنگاتنگی با برخی از شاهزادگان قاجار برقرار کرد و پسر بزرگش اسفندیار خان، به عنوان قائم مقام او تعیین گردید. در این سال، ایلخان شروع به نوشتن «کتابچه» یا «دفتر خاطرات» خود کرد. این کتابچه، نشان دهنده آن است که او به عنوان یک رئیس قبیله و یک مالک و یک رجال صاحب قدرت، نفوذ خود را تا آن سوی مرزهای بختیاری گسترش داده بود.»^{۱۴}

۳. قتل و نابودی: «در خلال سال ۱۲۹۵ق. / ۱۸۷۸م. [تا ۱۲۹۹ق. / ۱۸۸۲م.] روابطش با قاجارها به تیرگی گرائید و همین سردی روابط، سرانجام در سال ۱۲۹۹ق. [۱۸۸۲م.] به قتل وی منجر شد.»^{۱۵}

علل ناکامی و قتل حسینقلی خان ایلخانی

اما راجع به چگونگی قتل حسینقلی خان ایلخانی در ۱۲۹۹ق. / ۱۸۸۲م. باید گفت: وی با گذشت زمان هر روز بیش از پیش قدرتمندتر گشت و این امر، نه تنها به سود دولت قاجاریه و ظل‌السلطان حاکم



مسعود میرزا ظل السلطان

اصفهان نبود، بلکه موجب حسادت توأم با دلخوری برادرانش نسبت به او شد. به رغم این، چون ظل السلطان، حسینقلی خان را با ترفندهای گوناگون به امارت خویش دعوت کرد تا به نحوی او را از پای درآورد، بنا به آنچه آمده است،^{۱۶} برادرانش امامقلی خان و رضاقلی خان، از او خواستند که بهتر است به اصفهان نرود و به اتفاق، راهی عتبات عالیات شوند. اما حسینقلی خان - که به هیچ عنوان مرگ خویش را متصور نبود - به جهت وجود همان اختلافات، به گفته‌های این دو اعتنایی نکرد و راهی اصفهان شد.

حاج سیاح،^{۱۷} ضمن اشاره به مسافرت خود به اصفهان و همزمانی آن با آمدن حسینقلی خان ایلخانی به همراه دو تن از فرزندان یعنی اسفندیار خان و علیقلی خان و برادرزاده‌اش محمدحسین خان به نزد ظل السلطان، واقعه مشق افواج و نیروهای نظامی را در میدان نقش جهان مهم دیده که طی آن، ظل السلطان و حسینقلی خان نیز گاهی به تماشا می‌رفتند و چون ظل السلطان به تمجید از این نیروها پرداخت، حسینقلی خان از سواران بختیاری تعریف کرد. وی، همین امر را موجب دلخوری ظل السلطان دانسته و پس از قتل حسینقلی خان به دستور شاه، به دروغ اعلام گردید که ایلخانی سگته کرده و استشهادهای نیز در همین باره تهیه شد.

سیف‌الله وحیدنیا، در پیشگفتاری که بر یادداشتها و خاطرات سردار ظفر افزوده،^{۱۸} از زبان یکی از کسانی که در دستگاه ظل السلطان ناظر قضایا بوده، در این مورد به دو نکته اشاره کرده است: یکی آنکه ظل السلطان در ملاقات با حسینقلی خان، از وی خواست به اتاق تلگراف رود؛ به این خاطر که شاه فرمایش حضوری دارد و اینکه او را در برابر عمل انجام شده قرار دهد. نکته دوم آنکه به رغم نگرانی ظاهری ظل السلطان از به هم خوردن حال حسینقلی خان، به اجبار به او قهوه^{۱۹} خورانده و با آن، کارش را ساختند.

اما ظل السلطان - که در ماجرای قتل حسینقلی خان ایلخانی، بیش از هر کس دیگری انگشت اتهام به سویش روان است - در خاطرات خویش، ضمن اشاره به دو موضوع در این زمینه؛ یکی وجود اختلافات میان حسینقلی خان با حاجی معتمدالدوله (عموی شاه و حاکم فارس) و دیگری اعزام حاجی میرزا عبدالغفار نجم‌الملک و نیز حاجی نایب از سوی شاه به منطقه بختیاری برای تحت نظر داشتن حسینقلی خان، این گونه به عمل خویش مبنی بر قتل حسینقلی خان اعتراف دارد: «تمام این بدبختیها و خانه خرابیها و بدنامیهای ازل و ابد، به سر من بیچاره آمد و من به تیشه، ریشه خود را کندم. خدا لعنت کند حاجی معتمدالدوله و همراهان او را که مرا روسیاه ازل و ابد کردند! خدای می‌داند هزار مرتبه به مرگ خودم راضی شدم و هستم که چرا این بدنامی را من باعث شدم.»^{۲۰}

در مجموع، می‌توان علل گوناگون و متعددی در قتل حسینقلی خان ایلخانی مؤثر دانست که به شکل زیر دسته‌بندی شده است:

۱. اختلافات درونی میان خوانین بختیاری: بین حسینقلی خان ایلخانی با برادران و برادرزادگانش، تضادها و اختلافاتی وجود داشت و ریاست

الف. پناه دادن ایلخانی بختیاری به محمدحسین خان بویراحمدی؛

ب. پناه دادن ایلخانی به بزرگان قشقائی؛

ج. درگیری مکرر بختیارها با قشقائیا و قتل و غارت یکدیگر؛

د. مسئله مالکیت و مالیات فلارد و خانمیرزا.

این مسائل، به رقابت شدید میان این دو و کشیده شدن پای ظل السلطان در آن به طرفداری از حسینقلی خان انجامید و از سوی هر دو طرف منازعه، شکوایه‌هایی به ناصرالدین شاه علیه طرف دیگر نوشته شد. سرانجام شاه برای تحقیق بیش‌تر درباره میزان قدرت، نفوذ و ثروت ایلخانی، حاجی عبدالغفار نجم‌الملک را به بهانه بازدید از سد اهواز و حاجی نایب را به بهانه خرید اسب، روانه مناطق خوزستان و چهارمحال بختیاری نمود. گزارشهای این دو، نه تنها به سود حسینقلی خان نبود بلکه بر اتهامات ایلخانی مهر تأیید گذاشت. لذا ناصرالدین شاه تصمیم به نابودی وی گرفت و از ظل السلطان خواست، این تصمیم را اجرا کند. ظل السلطان نیز - که در این ماجرا خود را در مظان اتهام دیده و پی برده بود که دیگران حتی شاه، او را شریک و همدست ایلخانی دانسته‌اند - تصمیم به اجرای دستور پدرش گرفت.^{۲۸}

۴. تماس با روحانیون بزرگ و صدراعظم: پس از آنکه حسینقلی خان به مقام ایلخانیگری رسید، چنان ثروتمند و جسور شده بود که با روحانیون بزرگ و صدراعظم هم در تماس بود و نامه‌هایی بین او و تهران و نجف رد و بدل می‌شد. ظل السلطان، در یکی از دفعاتی که باز به غضب پدر گرفتار آمده بود و در تهران با پرداخت پول و تملق می‌کوشید تا حکومت قبلی را به دست آورد، از سر و سرّ امین السلطان اتابک با حسینقلی خان بختیاری با خبر شد. بعد که توانست حکومت را دوباره به چنگ آورد، نقشه چید

حسینقلی خان بر تمام طوایف بختیاری، بتهنایی کافی بود که اینان را در اندیشه و سودای رسیدن به چنین موقعیتی به رقابت با وی کشاند. در این زمینه، منابع^{۲۹} نیز هم نظرند و به همین جهت به‌رغم مخالفت برادران ایلخانی با رفتن وی به اصفهان به دعوت ظل السلطان، علاوه بر خود حسینقلی خان، «اسفندیار خان پسر بزرگ وی نیز - که اعتمادی به گفته عموها و عموزاده‌ها نداشت - پدر را اغوا کرد که گفته ایشان را نپذیرد».^{۳۰}

از اتفاق، این سوءظن اسفندیار خان پس از قتل حسینقلی خان درست از آب درآمد. زیرا برادرزادگان حسینقلی خان اعم از فرزندان امامقلی خان و رضاقلی خان، در ملاقاتی که با ظل السلطان داشتند، «... به درجه‌ای اظهار بشاشت می‌کنند و تقصیراتی برای حسینقلی خان بیچاره می‌شمارند! و می‌گفتند: تمام ماها از دولت و شما مایوس شده بودیم که چرا این را تا به حال زنده گذاشته بودید. در دل به این حرکت راضی بودند که معلوم شد خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم!»^{۳۱}

۲. ناخشنودی ظل السلطان از وجود دشمنی قوی پنجه در همسایگی خویش: ظل السلطان - که تمایل فراوانی به حفظ قدرت در حوزه تحت نفوذ خود داشت - وجود حسینقلی خان را در همسایگی خویش به هیچ عنوان بر نمی‌تافت و از همین روی و با استناد به اسناد،^{۳۲} خاطرات،^{۳۳} گفته ناظران^{۳۴} و اعتراف خود وی در کتاب خویش،^{۳۵} از ناصرالدین شاه اجازه قتل وی را دریافت داشت.

۳. رقابت میان حسینقلی خان با فرهاد میرزا حاکم فارس: حسینقلی خان غیر از رقابت با ظل السلطان، در این سوی مرزهای قلمرو خویش، با فرهاد میرزا معتمدالدوله فرمانفرما، حاکم فارس یعنی پسر عباس میرزا قاجار، برادر کوچک‌تر محمدشاه و عموی ناصرالدین شاه نیز درافتاده بود. اختلاف این دو، بر سر چندین مسئله بود:

تا خانواده حسینی خان را براندازد.^{۲۹}

شدن ایلخانی نداشت و این امر را در تضاد با قدرت شاه می دانست.

پس از دستگیری و قتل حسینی خان ایلخانی، ظل السلطان در گزارشی که برای ناصرالدین شاه فرستاد،^{۳۰} با اشاره به ناتوانی فرزندان ایلخانی - زیرا دو تن از آنها یعنی اسفندیار خان و علیقلی خان در حبس به سر می بردند و مابقی نیز در پی امورات شخصی خویش بودند - خیال شاه را، از احتمال واکنش آنان به قضیه قتل پدرشان بر ضد سلطنت، آسوده خاطر کرد.

ساختار ایل بختیاری در زمان حسینی خان ایلخانی

از هنگامی که حسینی خان به مقام ایلخانیگری رسید، همراه با ساختار سیاسی - اجتماعی - سنتی، یک ساختار اداری - دولتی نیز در ایل بختیاری به وجود آمد. در ساختار سنتی، سلسله مراتب از این قرار بود: «ایلخان، ایل بیگ که در رأس ایل بختیاری قرار داشتند، خان در رأس شاخه‌ها، کلانتر در رأس طایفه، کدخدا در رأس تیره، ریش سفید در رأس تش و اولاد، سرمال در رأس مال و رئیس خانوار در رأس بهون. اما در ساختار اداری - دولتی به طور معمول سه نفر بر قبایل بختیاری حکومت می کردند: نخست «ایلخانی که فرمانروا و رئیس کل است، دوم ایل بیگی که در درجه بعدی واقع است و سوم، حاکم چهار محال».^{۳۱}

هریک از اعضا در چارچوب ساختار وظایفی برعهده داشت. ایلخان، مسئول وصول مالیات سالانه بود که مبلغ آن برای هر خانواده دو تومان محاسبه می شد. مسئولیت دیگر وی، ایجاد نظم در محل و تأمین امنیت مردم ایل است.^{۳۲}

علاوه بر این، «شاه از هر ده خانوار ایل، دو سرباز پیاده و یک سرباز سوار در اختیار می گیرد. اما

۵. دوستی با انگلیس: یکی از ایراداتی که به حسینی خان گرفته شد، این بود که او درصدد برآمده بود جهت تسهیل در تجارت و بازرگانی، قراردادهائی با انگلیس امضا کند و همین را عامل سوءظن مقامات ایرانی به وی دانسته‌اند.^{۳۳}

۶. هراس دولت قاجاریه از افزایش قدرت حسینی خان: حسینی خان از هنگامی که رقابت خویش را با دیگر مدعیان بر سر ریاست ایل بختیاری آغاز کرد، همواره در اندیشه کسب قدرت بیشتر بود. رسیدن به مقام ایلخانیگری نیز وی را ارضا نکرد، بلکه پس از آن درصدد برآمده بود تا فراتر از حوزه بختیاری، به اظهار قدرت بپردازد. «او مشتاق بود که راهی برای مبادلات تجاری بین خرمشهر (محرمه) و شوشتر و اصفهان کشیده شود و از قبل نیز به مکنزی،^{۳۴} صاحب یکی از شرکتهای بانفوذ خلیج فارس، طی یادداشتی قول داد که او خود امنیت کاروانهائی را که در قلمروش عبور می کنند، به عهده بگیرد و چنانچه دستبرد به اموال آنان وارد شود، متعهد شود خسارات وارده را جبران کند. او همچنین تقبل کرد که یک سوم از سهام کشتیرانی کارون را نیز خریداری نماید...»^{۳۵}

در هر حال، «پایه و اساس عدم اعتماد دربار قاجار به حسینی خان ایلخانی، چند چیز بود؛ یکی اختلاف ایلخانی با فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم فارس، بر سر مسئله فلارد؛ دیگری گزارش اغراق آمیز حاجی نجم الملک به شاه درباره ایلخانی و سرانجام بازدید والتر بارینگ^{۳۶} و ولز^{۳۷} از منطقه بختیاری و قول دادن ایلخانی به اینان جهت گسترش رابطه با حکومت بریتانیا و توافق با مکنزی برای ورود به معامله و تجارت».^{۳۸} این گونه مسائل، موجب ترس و هراس دولت قاجاریه از حسینی خان شد و به قتل وی انجامید. زیرا قاجاریه، هیچ تمایلی به قدرتمند

این روال همیشگی نیست و اغلب شاه، به دراختیار داشتن دو گروه صد یا دویست نفری از سربازان بختیاری رضایت می‌دهد. یکی از این دو گروه همواره نه به عنوان گروه مکمل جنگجویان شاهی، بلکه به عنوان گروگان ایل در تهران اقامت می‌کند و دیگری در کوه‌های بختیاری به پاسداری می‌پردازد. فرماندهان هر دو گروه، از خویشاوندان نزدیک ایلخانی‌اند. تدارک وسایل این سربازان برعهده ایلخان است، ولی حقوق آنها از خزانه شاه پرداخت می‌شود و ایلخان نیز این مبلغ را از بدهی مالیات حوزه خود کسر می‌کند.^{۳۹}

ایل بیگی نیز مسئول کارهای داخلی طوایف بختیاری بود. ایل بیگ را، گاهی حکومت مرکزی و گاه ایلخان برمی‌گزید و در دوره‌ای که تقسیمات خانوادگی در میان خوانین بختیاری به وجود آمد، به صورت گردشی انتخاب می‌شد. اگر ایلخان از خانواده حسینی‌قلی خان بود، مقام ایل بیگی به خانواده حاج امامقلی خان برادر وی تعلق می‌گرفت و یا برعکس.^{۴۰} حاکم چهارمحال نیز چنانچه پیداست؛ مسئول اداره ناحیه چهارمحال بوده که به عنوان مرکز سستی ایلخان و خوانین بختیاری محسوب می‌شد.

می‌توان چنین گفت که ایلخان رابط و واسطه دولت مرکزی با ایل بختیاری بوده است. ایل بیگ به عنوان حلقه ارتباطی میان ایلخان با طوایف بختیاری و حاکم چهارمحال نیز به عنوان واسطه‌ای بوده که ایلخان و ایل بیگ را به مرکز سستی - که همان چهارمحال باشد - مرتبط می‌کرد.

دقت در مطالب گفته شده، بیانگر این موضوع است که ساختار رسمی ایلات ایران برای دولتها از جنبه‌های مختلف کارائی داشته است. به عبارت دیگر، نظام سیاسی - اداری - دولتی در میان ایلات ایران دارای دو کارکرد درونی و بیرونی بوده است. از نظر داخلی، برقراری نظم در حوزه ایلی، دفاع از

تمامیت ارضی و حقوق افراد در مقابل بیگانگان و از نظر بیرونی، کارکرد این نظام در راستای سه مسئله عمده بود:

الف. کارکرد سیاسی درباره نخبگان ایلی یعنی انتخاب نخبگان سیاسی از سوی حکومت‌های ایران بویژه از دوره صفویه به بعد از میان سران ایلات و عشایر.

ب. کارکرد اقتصادی یا همان جمع‌آوری مالیات که سران ایلات از قلمرو خود فراهم می‌کردند و به خزانه دولتها می‌فرستادند.

ج. کارکرد نظامی که مهم‌ترین کارکرد بود و بر مبنای آن، ایلات نیروهای نظامی مورد نیاز حکومتها را فراهم می‌کردند.^{۴۱}

در هر حال، این نظام ایلی چه از نوع سنتی و چه از نوع دولتی در نظر گرفته شود، بی‌شک قوی‌ترین فرد در آن، ایلخان بوده که در رأس این ساختار به آن مشروعیت می‌بخشیده است. منتها در نوع سنتی، این مشروعیت بی‌واسطه بوده و در شکل دولتی، با واسطه. در این میان یکی از مقتدرترین افرادی که ایل بختیاری به عنوان ایلخان به خود دیده، حسینی‌قلی خان است. دوره ریاست او را، می‌توان به عنوان دومین خیزش بختیاریها برای کسب قدرت بیش‌تر دانست. اما همان‌گونه که محمدتقی خان چهارلنگ طی خیزش نخستین ناکام ماند، حسینی‌قلی خان نیز در خیزش بعدی با همین ناکامی مواجه شد.

منازعات خوانین بختیاری پس از کشته شدن حسینی‌قلی خان ایلخانی

پس از کشته شدن حسینی‌قلی خان، سیاست تفرقه افکنانه فاجاریه در میان ایلات ایران از یک سو و رقابت میان فرزندان حسینی‌قلی خان با برادران و برادرزادگانش جهت رسیدن به مقام ایلخانیگری، کینه‌جوییهای خونینی میان وارثان و وابستگان مقتول پدید آورد و به دست‌بندیهای منجر شد.



جنگجویان بختیاری فاتح تهران

اما در سال ۱۳۰۵ ق. / ۱۸۸۸ م. اسفندیار خان جای امامقلی خان را گرفت و دو سال بعد، اسفندیار خان عزل و دوباره امامقلی خان به این مقام برگزیده شد.^{۳۳} بعد از آن «اختلاف بین رضاقلی خان، ایلخانی جدید و اسفندیار خان ایل بیگی برضد امامقلی خان ایلخانی برکنار شده، شدت گرفت و منجر به چند رشته جنگ و گریز بین آنان گردید و هر دو دسته در فرصت مناسب اموال و احشام دیگری را به غنیمت گرفتند.»^{۳۴}

امامقلی خان نیز طی تلگرافی به شاه، از طریق شیخ خزعل، از وضعیتی که بدان دچار شده بود، شکایت و تقاضا کرد تا به حقوقش رسیدگی شود. شاید در نتیجه همین امر بود که «در آغاز سال ۱۳۰۷ ق. [۱۸۹۰ م.]، امامقلی خان دوباره به سمت ایلخانی [گری] و اسفندیار خان به عنوان ایل بیگی و رضاقلی خان هم در مقام فرماندار چهارمحال بختیاری، مصدر کار شدند. اما با دستگیری امامقلی خان و رضاقلی خان در ۱۳۰۹ ق. [۱۸۹۲ م.] توسط والی خوزستان در شوشتر، اسفندیار خان دوباره به ایلخانی [گری] منصوب شد.»^{۳۵}

«یک گروه از فامیل و وابستگان به رهبری حاج امامقلی خان، برادر حسینقلی خان، مقام ایلخانی را به دست آوردند و به دسته حاجی ایلخانی معروف شدند. طرف مقابل هم به رهبری اسفندیار خان، پسر بزرگ حسینقلی خان - که هنگام قتل پدرش در بازداشت بود - حاجی را غاصب قلمداد کرد و به دسته ایلخانی معروف شد.

موقعیت و وضعیت طرفین، در عرض شش سال به طور کامل دگرگون شد. اسفندیار خان پس از رهایی از زندان، با حمایت نظامی دولت، به مناطق بختیاری حمله کرد و طرفدارانش را دور خود جمع نمود و جنگی داخلی به راه انداخت. طرفین پس از سیزده سال درگیری، به دلیل ترس از فروپاشی ایل و از دست دادن ریاست انحصاری بر بختیاریها، توافق کردند که دو مقام مهم ایلخانی و ایل بیگی را به نوبت در دست داشته باشند. بدین ترتیب، هرچند جنگ علنی پایان یافته بود، کینه جوئیهای خانوادگی و قومی در سده بیستم نیز ادامه داشت.»^{۳۶}

به هر صورت، پس از حسینقلی خان، «امامقلی خان از خانواده حاج ایلخانی به مقام ایلخانی رسید.

فتح تهران و اعتلای موقعیت سران بختیاری
در واقع تا آستانه انقلاب مشروطه، رهبران بختیاری همچنان در رقابت و منازعات داخلی خویش به سر می‌بردند و از همین رو تلاش آنها معطوف به یافتن جایگاه ایل و یا تثبیت آن بود و چنانچه نیم‌نگاهی به پایتخت داشتند، در این جهات بود. اما شروع تحولات سیاسی ایران - که در قالب مشروطه شکل گرفت - نسل دیگری از خوانین را می‌طلبد که همگام با این تحولات، جنبشی را نه در جهت نیت قومی بلکه در دفاع از آرمانهای ملی صورت دهند. آنچه در این میان جنبش خوانین بختیاری را عیان ساخت، فتح تهران بود.

فتح تهران، افقهای روشنی بر روی خوانین بختیاری گشود و آنها در پوشش نقشی که در براندازی محمدعلی شاه ایفا کردند، توانستند در جایگاه سیاسی والائی قرارگیرند و به اداره امور کشور بپردازند. شاید برای خود آنها نیز پیش از فتح تهران، دستیابی به چنین موقعیت ارزنده‌ای تصورناپذیر بود. با این حال، خوانین بختیاری توانستند با ایفای چنین نقشی و با گذر از مرزهای سنتی قبیله‌ای، ایل بختیاری را به عنوان یکی از ایلات موفق نسبت به سایر ایلات ایران در ورود به حیطه‌ای فراتر از حیطه قبیله‌ای بشناسانند.

به هر حال، سه تن از خوانین بختیاری پس از فتح تهران توانستند به عرصه دولت گام نهند و موجب حضور عنصر بختیاری در اداره امور کشور گردند. این سه تن، سردار اسعد، صمصام‌السلطنه و سردار محتشم بودند. نخست علیقلی خان سردار اسعد به همراه سپهدار و به عنوان سرداران فاتح تهران در دولتی که بلافاصله پس از برکناری محمدعلی شاه تشکیل شد، به عنوان وزیر کشور و سپس وزیر جنگ منصوب شد و توانست در این مقام، «اصلاحاتی در تشکیلات ژاندارمری به وجود آورد. بازرسانی جهت سرکشی به واحدهای پیاده نظام،

توپخانه و سواره نظام معین و یک دانشکده جهت تربیت افسران تأسیس کند.»^{۲۶}

صمصام‌السلطنه برادر سردار اسعد، دومین فرد از خوانین بختیاری بود که پس از فتح تهران، نخست به عنوان وزیر جنگ در کابینه دوم سپهدار و سپس با بحرانی شدن اوضاع ایران در پی بازگشت محمدعلی میرزا، به جای سپهدار به ریاست وزرا رسید. او در این کابینه - که از رجب ۱۳۲۹ق. / ژوئیه ۱۹۱۱م. آغاز و تا جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ق. / مه ۱۹۱۲م. ادامه داشت - پنج بار به ترمیم دولت خویش و کسب رأی اعتماد از مجلس پرداخت^{۲۷} و علاوه بر آنکه دفع فتنه محمدعلی میرزا و هواخواهانش در بازگشت به ایران به قصد دستیابی دوباره به تاج و تخت و پذیرش اولتیماتوم روسیه و تعطیلی مجلس دوم از رویدادهائی بود که در دوره نخست‌وزیری وی صورت گرفت و او در آنها نقش داشت، «در سال ۱۳۲۹ق. [۱۹۱۱م.] نیز برنامه دولت خویش را به مجلس ارائه نمود که در آن، مواردی چون حق تجدیدنظر در قانون اساسی از سوی نمایندگان مجلس سوم به بعد، گسترش اختیارات هیئت دولت جهت جلوگیری از دخالت اشخاص و مجامع غیرمسئول، تعجیل در ایجاد قوای منظم و ژاندارمری، تعطیل یا محدود کردن بعضی ادارات و تأسیسات غیرضروری، اتخاذ یک سیاست منظم با ثبات خارجی و تجدیدنظر در قوانین انجمنهای ایالتی و ولایتی به چشم می‌خورد.»^{۲۸}

اما سومین چهره بختیاری - که پس از فتح تهران به وزارت رسید - غلامحسین خان سردار محتشم، عموزاده سردار اسعد بود که در سومین کابینه صمصام‌السلطنه در ۱۳۲۹ق. / ۱۹۱۱م. به عنوان وزیر جنگ برگزیده شد و به همراه صمصام‌السلطنه تا پنجمین کابینه وی در همین مقام باقی ماند و در ۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۳۰ق. / ۳ ژوئن ۱۹۱۲م. با کنار رفتن دولت صمصام‌السلطنه، وی نیز از کار برکنار شد.^{۲۹}

غیر از این سه تن، خوانین دیگری نیز بودند که توانستند به حاکمیت شهرها و ایالات برسند. از جمله «سردار ظفر برادر سردار اسعد، حاکم یزد شد و سردار اشجع عموزاده وی، به حکومت اصفهان رسید.»^{۵۰} علاوه بر این، خوانینی که پیش از فتح تهران از محمدعلی شاه حمایت کردند نیز، پس از برکناری وی به حکومت شهرها رسیدند و از همین رو با کنار رفتن سردار ظفر، عموزاده اش «نصیرخان سردار جنگ به جای وی به حکومت یزد رسید»^{۵۱} و برادر نصیرخان یعنی «امیرمفخم نیز، به حکومت بروجرد و لرستان منصوب شد.»^{۵۲}

مهم تر از همه، بحث از نیابت سلطنت سردار اسعد به جای عضدالملک نیز - که در ۱۳۲۸ق. / ۱۹۱۰م. درگذشت - به میان آمد و این امر، بعد تازه‌ای به قدرت بختیارها در دوره مشروطه بخشید. البته «غیر از سردار اسعد، مستوفی الممالک و ناصرالملک نیز کاندید نیابت سلطنت بودند، اما عاقبت مجلس دوم به ناصرالملک رأی داد.»^{۵۳}

در هر صورت، جدا از بروز اختلاف شدید بین دموکراتها و اعتدالیون بر سر انتخاب نایب السلطنه جدید، سردار اسعد در جریان این امر و در لحظات پایانی، تصمیم گرفت به سود یکی از دو رقیب باقیمانده کنار رود. اما اینکه آن فرد ناصرالملک بود یا مستوفی الممالک، در منابع متفاوت نوشته شده است. هدایت، پس از اشاره به این موضوع که ناصرالملک در جریان انتخاب نایب السلطنه چهل رأی به دست آورد و مستوفی الممالک بیست رأی، آورده است که: «اگر سردار اسعد مایل به ناصرالملک نبود، اکثریت با مستوفی می شد.»^{۵۴} اما صفائی در کتاب خویش،^{۵۵} برخلاف نظر فوق معتقد است که سردار اسعد با آنکه به موفقیت در این زمینه امید داشت، ولی چندان اشتیاقی در این کار نشان نداد و کوشش خود را به نفع مستوفی الممالک به کار برد. به نظر می رسد گفته صفائی در این زمینه

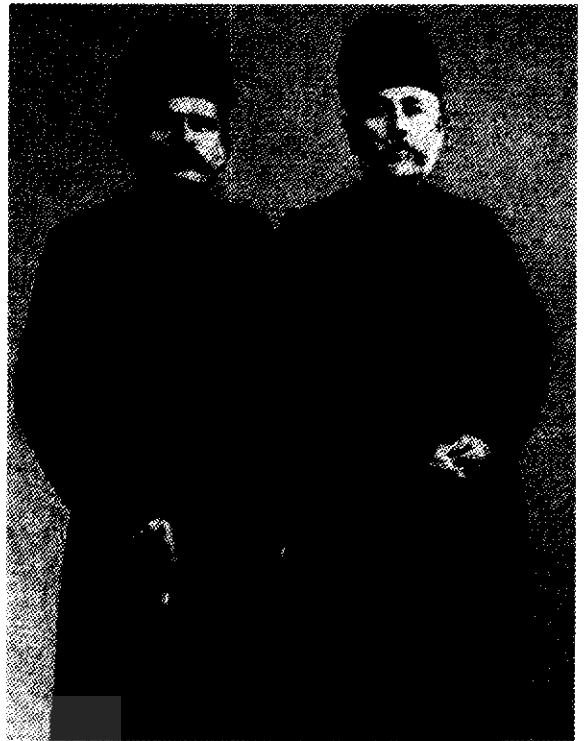
به واقعیت نزدیک تر باشد؛ زیرا سردار اسعد با اختلافاتی که با سپهدار در کابینه اول وی پیدا کرد و با تمایل سپهدار به اعتدالیون، وی نیز به دموکراتها نزدیک شد و به هنگامی که مستوفی الممالک به جای سپهدار به ریاست کابینه رسید و موضوع انتخاب نایب السلطنه جدید مطرح شد، میان سردار اسعد و مستوفی الممالک - که از اعضای دموکراتها به حساب می آمد - دوستی برقرار بود.

علل ناکامی سردار اسعد بختیاری در دستیابی به مقام نایب السلطنگی

آنچه از منابع برمی آید،^{۵۶} علل زیر موجب ناکامی سردار اسعد در دستیابی به مقام نایب السلطنگی گردید:

۱. اختلاف عده‌ای از خوانین بختیاری با سردار اسعد: تنی چند از خوانین بختیاری با مطرح شدن نام سردار اسعد به عنوان یکی از نامزدهای مقام نایب السلطنگی، به مخالفت با وی برخاستند؛ از جمله برادرش صمصام السلطنه که حاضر نبود مقامی کم تر از سردار اسعد داشته باشد و همین امر او را واداشت در جریان رقابت میان سردار اسعد و ناصرالملک بر سر تصدی مقام مذکور، جانب ناصرالملک را بگیرد. علاوه بر صمصام السلطنه، دو تن از عموزادگان وی به نامهای امیرمفخم و سردار جنگ - که در دوره محمدعلی شاه نیز با حمایت از استبداد به جنگ با وی برخاسته بودند - از مخالفان جدی سردار اسعد در این باره بودند.

۲. فقدان خودباوری و جدیت در سردار اسعد: سردار اسعد، به رغم آنکه هوای دستیابی به مقام نایب السلطنگی در سر داشت، با این حال به عاقبت آن چندان خوشبین نبود و کوشش چندانی در این زمینه به خرج نداد و همین امر، باعث شد هنگامی که وی داشت از اروپا به ایران بازمی گشت تا به رقابت با ناصرالملک در این باره بپردازد، طی ملاقاتی با



از راست: صمصام السلطنه و سردار جنگ

۶. تمایل انگلیس به ناصرالملک: سر ادوارد گری - که دوست و همکلاسی دوره دانشجویی ناصرالملک در آکسفورد بود - بعدها که به وزارت امور خارجه رسید، به ناصرالملک فشار آورده بود تا نایب السلطنه ایران شود. بویژه آنکه ناصرالملک فردی محافظه کار بود و سیاست انگلستان نیز پس از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷م. مایل به محافظه کاری در ایران گشته بود.

در مجموع و با آنکه سردار اسعد در رسیدن به مقام نایب السلطنگی ناکام ماند، با این حال سال ۱۳۳۰ق./۱۹۱۲م. به عنوان اوج قدرت و اقتدار بختیاری پس از فتح تهران دانسته شده است.^{۵۷} زیرا در آن سال، علاوه بر آنکه صمصام السلطنه نخست وزیر و عموزاده اش سردار محتشم وزیر جنگ بودند و عده ای از خوانین دیگر نیز حاکمیت شهرهای کرمان، اصفهان، یزد و کاشان را در دست داشتند، «رفتن ناصرالملک به اروپا و دعوت وی از سردار اسعد جهت ورود به ایران، موجب نفوذ فراوان او در امور گشت. به گونه ای که قدرت نیابت سلطنت را به طور واقعی در دست گرفت.»^{۵۸} و وی در غیاب ناصرالملک به عنوان نماینده مجلس دوم و یکی از سران فاتح تهران و شخصیتی که همراه با سپهدار، تاجبخشی کردند و احمد شاه را به قدرت رساندند، توانست همچنان به ایفای نقش بپردازد.

عوامل پایان نفوذ بختیاری در دوره مشروطه

اما نفوذ و اعتباری که سران بختیاری پس از فتح تهران در اداره امور کشور به دست آورده بودند، دیری نپایید و با کنار رفتن کابینه صمصام السلطنه در ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۳۰ق./ ۳ ژوئن ۱۹۱۲م. و خانه نشین شدن وی و عموزاده اش سردار محتشم - که از اعضای کابینه او بود - و نیز از دست رفتن موقعیت سردار اسعد در پایتخت به جهت بازگشت ناصرالملک نایب السلطنه از اروپا به ایران و به رغم

سعدالدوله، از او خواست همراه وی به ایران آید تا بتواند از وجود او به عنوان رقیبی برای ناصرالملک بهره مند شود.

۳. مخالفت شاهزادگان متنفذ: شاهزادگان متنفذ مانند فرمانفرما و عین الدوله، شاید به جهت محافظه کاری خود و روحیه آزادمنشی سردار اسعد، مایل به انتخاب ناصرالملک بودند و از سردار اسعد هراس داشتند.

۴. مخالفت سران ایلات: در این زمینه، شیخ خزعل و ایلخان قشقائی قابل ذکرند که به جهت رقابتهائی که از پیش با بختیاری داشتند، مخالف قدرت بیش تر سران این ایل بودند.

۵. حفظ اخلاق ایلی: سردار اسعد با اینکه نسبت به برادرش صمصام السلطنه شایستگیهای فزون تری چه در رهبری ایل بختیاری و چه در میان مشروطه خواهان داشت، اما به پیروی از اخلاق ایلی، نمی توانست جلوتر از برادر بزرگ خود قرار گیرد و همین موجب شد او در این زمینه ناکام شود.



قلعه سردار اسعد

حکومت از کف دهد و راهی اروپا شود و سالهای پایانی زندگی خویش را در آنجا به سر برد. از دست رفتن موقعیت سردار اسعد در حکومت، تنها یک موضوع فردی و مربوط به خود وی نبود، بلکه این امر به جهت همان ممتاز بودن چهره او در میان خوانین بختیاری، به موقعیت کلی بختیارها در دوره مشروطه نیز آسیب وارد ساخت.

البته گفتنی است که بخشی از موقعیت از دست رفته سردار اسعد در حکومت، ارادی بود. زیرا وی پس از فتح تهران، بنا به گفته خودش تصمیم نداشت مقام وزارت را برعهده بگیرد؛ شاید از این جهت که کار خویش را با فتح تهران تمام شده دانسته بود و چون با اصرار دوستان مواجه شد، بهتر آن دید که دوره تصدیگری اش در وزارت کوتاه باشد. چون نام سپهدار برای تشکیل کابینه، دوباره بعد از یک وقفه چند ماهه مطرح گشت، راینیها و تلاش دوستداران وی برای مجاب کردن او به قبول مقام وزارت در این کابینه مفید نیفتاد و او تا پایان عمر، خود را از کار اجرایی برکنار نگاه داشت. پس از آن نیز در جریان رقابت برای انتخاب نایب السلطنگی جدید به جای عضدالملک، و با آنکه سردار اسعد نیز جزو نامزدها بود، با این حال در اوج این رقابت خود را کنار کشید و این شانس را برای مستوفی الممالک و ناصرالملک باقی گذاشت. این همه، تأییدی است بر این موضوع که سردار اسعد در گیرودار مقام نبود. اما این را نیز از نظر نباید دور داشت که خروج سردار اسعد از کار دولت، پایان قدرت و نفوذ بختیاری را در دوره مشروطه شتاب بخشید.

۲. بی توجهی خوانین به موقعیت به دست آمده: برخی خوانین بختیاری برخلاف سردار اسعد، درک درستی از موقعیت جدیدی که پس از فتح تهران نصیبشان شده بود، نداشتند و با آنکه توانستند به بالاترین مناصب برسند، به جهت فقدان همین عامل، آنچه را در پی ورود به جریان مشروطه به دست

حاکمیت برخی از خوانین در شهرها، بختیارها در مرکز قدرت را از دست دادند و به همین جهت، می توان این برهه را به عنوان پایان قدرت بختیاری در اداره امور دانست.

به هر حال، عواملی که موجب به پایان رسیدن نفوذ بختیاری در دوره مشروطه گردید، بخشی به عدم اقتدار سردار اسعد بازمی گردد و بخشی نیز به فشارهای داخلی و خارجی برای محروم ساختن آنچه سران بختیاری به دست آورده بودند و می توان آنها را این گونه برشمرد:

۱. از دست رفتن موقعیت کارساز سردار اسعد در حکومت: سردار اسعد به عنوان چهره ممتاز در میان خوانین بختیاری و یکی از دو فاتح تهران که در سقوط محمدعلی شاه و روی کار آوردن احمدشاه نقش اساسی داشت، و به جهت همین نقش، پس از فتح تهران چند سالی وزیر کشور و سپس وزیر جنگ دولت انقلابی گشت و پس از کنار رفتن از دولت نیز نماینده مجلس دوم شد و حتی در همین دوره، تمایلاتی از خود برای تصاحب مقام نایب السلطنگی بروز داده بود؛ سرانجام با دستیابی ناصرالملک به این مقام و ناکامی وی در این زمینه و نیز تعطیلی مجلس دوم به دنبال اتمام حجت دولت روسیه همراه با بیماری چشم - که او را آزار می داد - موجب گردید که سردار اسعد خیلی زودتر از آنچه تصور می شد، موقعیت استثنائی خود را در

آورده بودند، از کف دادند.

۳. اختلافات درون ایلی: با آنکه سران بختیاری پس از فتح تهران، از سرکردگان ایلی به زمامداران کشوری تغییر موقعیت داده بودند، با این حال همچنان در اختلافات داخلی خویش - که به رقابت برای دستیابی به اعتبار و نفوذ بیشتر در سطح کشور تبدیل شده بود - به سر می بردند. افراد بزرگتر و باتجربه تر ایل نیز به جهت عمق این اختلافات - که از پیش وجود داشت - نتوانستند میان همگی خوانین نوعی همدلی و یکپارچگی ایجاد نمایند. نامه صمصام السلطنه به عموزاده اش سردار اشجع^{۵۱} و نیز خاطرات علی محمد دولت آبادی^{۵۲} بخوبی به این امر اشاره دارد.

۴. مخالفت قبایل مختلف بویژه قشقائی با قدرت بختیاری: این، درست است که سران بختیاری پس از فتح تهران به موقعیت رفیعی در کشور دست یافته بودند، اما با این حال اختلافات درون ایلی بختیاری با ایلات همجوار نه تنها کاهش نیافته بود، بلکه دچار افزایش نیز گردید و از همین رو، «تصمیم حکومت مرکزی برای کوتاه کردن دست حکام و مقامات محلی و اعزام افرادی از مرکز به ایالات به عنوان حاکم پس از فتح تهران، با مقاومت شدید قبایل قدرتمند بویژه قشقائی همراه شد. زیرا این اقدام، از نگاه آنها به معنای قدرت گرفتن بیشتر ایل بختیاری بود که رقیب آنها به حساب می آمد.»^{۵۳}

از سوی دیگر، ورود سران بختیاری به اختلافات و رقابتهای دو خانواده قوام الملک و صولت الدوله در فارس و «حمایت آنها از قوام الملک - که رقیب صولت الدوله، ایلیخان قشقائی بود - بر دشمنیها افزود. در نتیجه، صولت الدوله را برآن داشت تا برای مهار قدرت بختیاری در مرکز، با شیخ خزعل - که وی نیز به طور عمده با بختیارها میانه خوبی نداشت - و سردار اشرف والی پشتکوه لرستان، قراردادی منعقد سازد.»^{۵۴}

۵. تشکیل ژاندارمری و منحل شدن گروههای

مسلح بختیاری: پس از آنکه یالمارسن و عدهای از افسران سوئدی همزمان با ورود مورگان شوستر به ایران آمدند و جایگزین نیروی بختیاری مسئول حفظ نظم بویژه در شهرها شدند، خوانین بختیاری دیگر نتوانستند گروههای مسلح به بهانه تأمین جان، گرد خود جمع کنند و از آنجا که بخشی از قدرت خوانین از همین گروههای مسلح ناشی می شد - که همواره در کنار آنها در حرکت بودند - با مقاومت نیروی ژاندارمری در برابر این دسته های مسلح، از دایره نفوذ خوانین بختیاری نیز کاسته شد.

۶. مخالفت های دمکراتها با دولت صمصام السلطنه: دولت صمصام السلطنه - که از ۱۳۲۹ق. / ۱۹۱۱م. تا ۱۳۳۰ق. / ۱۹۱۲م. روی کار بود - بنا به نظر دولت آبادی^{۵۵} نتوانست افراد شایسته را در وزارتخانه های مختلف به کار گمارد و با ورود برخی از افراد مرتجع به دولت، پارتی بازی و رشوه گیری در سطح ادارات افزایش یافت. از سوی دیگر، به جهت آنکه عدهای از اعضای کابینه صمصام السلطنه از حزب اعتدالیون بودند، همین امر موجب نارضایتی دمکراتها شد و از این رو، تمام تلاش خود را جهت تحت فشار گذاشتن دولت صمصام السلطنه به خرج دادند. این تلاشها به نقل از منابع^{۵۶} شامل مخالفت با برنامه های تقدیمی نخست وزیر، استیضاح وزیران دولت وی، به راه انداختن دسته های اعتراضی در خارج از مجلس علیه دولت او و بویژه تحت فشار گذاشتن دولت صمصام السلطنه جهت رد اتمام حجت روسیه در زمینه اخراج مورگان شوستر از ایران بود.

البته ناگفته نماند که کابینه صمصام السلطنه، در بدترین شرایط ممکن بر سر کار آمده بود. از یک سو محمدعلی میرزا در اندیشه دستیابی دوباره به تاج و تخت به ایران برگشته بود؛ از سوی دیگر روسیه برای اخراج مورگان شوستر، کارشناس امور مالی ایران، فشار وارد آورده بود و در همین حال و به رغم این مشکلات، رقابت و تنش میان

احزاب سیاسی و به طور مشخص دو حزب اعتدال و دمکرات نیز بشدت ادامه داشت. با این حال صمصام‌السلطنه، توانست به کمک نیروی بختیاری و مجاهدان ارمنی، تهاجم محمدعلی میرزا و برادرانش را دفع کند. هرچند در برابر اتمام حجت روسیه، بهتر آن بود که تعامل لازم را با مجلس - که مخالف پذیرش اتمام حجت بود - انجام می‌داد تا نتیجه مفیدی به دست می‌آمد.

۷. نارضایتی مردم از تسلط بختیارها بر امور: پس از فتح تهران، مردم شهرهای مختلف - که حاکمانی بختیاری داشتند - از عملکرد آنها اظهار نارضایتی کردند. بویژه مردم پایتخت از تسلط خوانین بختیاری دچار ترس شده بودند. همین امر، باعث شد که «بسیاری از خانواده‌ها، پرچم روسیه را بر سر در خانه‌های خود افراشته تا از غارت خانه‌های خویش به وسیله افراد بختیاری جلوگیری کنند. دارندگان املاک و مستغلات بزرگ نیز ترجیح دادند که املاک خود را با قراردادهای اجاره به روسها یا سرسپردگان آنها بسپارند تا مال و جانشان حفظ گردد.»^{۵۵}

بدین ترتیب، به حضور بختیاری در دایره تصمیم‌گیری ایران پایان داده شد و خوانین بختیاری با از دست دادن جایگاه سیاسی، دوباره به همان رهبران ایلی بدل گشتند. از این رو، برخی از آنها به کوهستانهای بختیاری بازگشتند و به ادامه زندگی پرداختند و عده‌ای نیز در پایتخت ماندند و تنها نظاره‌گر رویدادها شدند.

نتیجه

بختیارها به عنوان یکی از ایلات ایران، باتوجه به ویژگی ماجراجوئی که به مانند سایر ایلات در وجود خویش داشتند، تأثیرگذارترین ایل در تاریخ معاصر ایران به حساب می‌آیند. زیرا بیش‌ترین تحرک را بویژه در دوره قاجاریه از خود نشان دادند. شورش ابدال خان و سپس اسدخان، به ترتیب در

دوره آقامحمد خان و فتحعلی شاه، غائله محمدتقی خان چهارلنگ از اواخر دوره فتحعلی شاه تا دوره محمدشاه، نافرمانی و شورش حسینقلی خان ایلیخانی در زمان ناصرالدین شاه و سرانجام ورود بختیارها به جنبش مشروطه حکایت از تحرک و تکاپوی سران این ایل به طور تقریب در سراسر دوره قاجاریه دارد.

واقعتهای تاریخی، بیانگر این موضوع است که تحرکات فوق بنا به بافت و شرایط جامعه ایران بتدریج از شکل یک شورش ابتدائی صرف خارج و به جریانی قوی و مؤثر در بیرون مرزهای ایلی بختیاری بدل گشت. در این میان، ورود بختیارها به جنبش مشروطه به عنوان یک شورش ایلی بدون پشتوانه فکری و طرح و نقشه پیشین مطرح نیست؛ بلکه در واقع این رخداد، عامل جابجائی در نهاد سلطنت قاجاریه با روی کار آوردن احمدشاه به جای محمدعلی شاه، تغییر دوباره مسیر جامعه ایران از استبداد به مشروطه و شریک شدن خوانین بختیاری در قدرت به شمار می‌آید.

با این حال، بختیارها به دنبال ورود به جریان مشروطه و چند سال پس از فتح تهران به همان سرنوشتی دچار شدند که پیش از آن شورشهای ابدال خان، اسدخان، محمدتقی خان و حسینقلی خان ایلیخانی نیز در بدو امر از آن بی‌نصیب نشد و به این جهت همگی با ناکامی مواجه گشتند.

سیر تحولات جامعه ایران از ابتدای دوره قاجاریه تا پایان آن، بخوبی بیان‌کننده علل و عوامل ناکامی بختیارها در رسیدن به جایگاه سیاسی مطلوب پیش از فتح تهران و همچنین حفظ آن جایگاه پس از فتح تهران است. جدا از جهل و غفلت برخی از خوانین بختیاری از جریانات سیاسی روز دنیا و عقب ماندن آنها از درک تحولات نوین به عنوان یک عامل عمومی و تأثیرگذار در این ناکامیها، علل و عوامل ویژه‌ای نیز در ناکامی یکایک شورشها، خیزشها و

غلامرضا سمعی (تهران: طاووس، ۱۳۷۸)، جلد ۲، صص ۷۱۹ و ۷۲۰.

۸- جن. راف گارثویت، پیشین، صص ۸۵ و ۸۶.

۹- جن. راف گارثویت، *تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری*، ترجمه مهراب امیری (تهران: سهند، ۱۳۷۳)، صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۱۰- میرزائی، پیشین، صص ۱۴۴-۱۴۹ (به صورت تلخیص).

۱۱- گارثویت، *بختیاری در آئینه تاریخ*، صص ۲۸ و ۲۹.

۱۲- بختیاری، پیشین، صص ۴۳۷.

۱۳- گارثویت، *بختیاری در آئینه تاریخ*، صص ۸۴.

۱۴- همان.

۱۵- همان.

۱۶- اسکندر عکاشه، *تاریخ ایل بختیاری* (تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۵)، صص ۱۸۳ - ۱۸۵.

۱۷- حمید سیاح، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به تصحیح سیف‌الله گلکار، چاپ ۲ (تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۶)، صص ۲۴۵ - ۲۴۷.

۱۸- سردار ظفر بختیاری، *یادداشتها و خاطرات*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا (تهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲)، پیشگفتار، صص ۴.

۱۹- علاوه بر خوراندن قهوه، به قتل با طناب و حلق‌آویز نیز اشاره رفته است. بنگرید به: مکین روز الیزابت، *با من به سرزمین بختیاری بیایید*، ترجمه مهراب امیری (تهران: آژان، ۱۳۷۳)، صص ۴۵.

۲۰- مسعود میرزا ظل‌السلطان، *خاطرات ظل‌السلطان*، به کوشش و تصحیح حسین خدیو جم (تهران: اساطیر، ۱۳۶۸)، جلد ۲، صص ۵۲۵ - ۵۲۸.

۲۱- عکاشه، پیشین، صص ۱۸۳.

۲۲- سردار ظفر بختیاری، پیشین، صص ۱۹۵.

۲۳- ظل‌السلطان، پیشین، صص ۶۵۷ و ۶۵۸.

۲۴- بنگرید به: ابراهیم صفائی، *اسناد برگزیده دوران قاجاریه* (تهران: بابک، ۲۵۳۵)، صص ۵۵ و ۵۶.

۲۵- سیاح، پیشین.

۲۶- سردار ظفر بختیاری، پیشین، پیشگفتار، صص ۴.

۲۷- ظل‌السلطان، پیشین، صص ۵۲۵ - ۵۲۸ و ۶۶۲ - ۶۶۴.

۲۸- غفار پوربختیار، «قتل حسینقلی خان ایلخانی بختیاری و نقش معتمدالدوله حاکم فارس در آن»، *گنجینه اسناد*.

جنبشهای بختیاریها در دوره قاجاریه مؤثر بود.

شورش ابدال خان و اسدخان را، به صرف اختلافات درون ایلی، براحتی قاجاریها سرکوب کرد. غائله محمدتقی خان با وجود اختلافات شدید درون ایلی، دولت قاجاریه را تا حدودی دچار مشکل ساخت؛ اما با این حال، وی نیز ناکام ماند. در نافرمانی و شورش حسینقلی خان ایلخانی، علاوه بر اختلافات درون ایلی، وجود اختلافات برون ایلی نیز نخستین بار مطرح گشت و از همین روی، ایلات پیرامون بختیاری را در سرکوب شورش وی شریک دولت قاجاریه ساخت. اما در ناکامی بختیاریها پس از فتح تهران در زمینه حفظ جایگاه سیاسی خود، پای عاملی جدید یعنی دخالت قدرتهای خارجی نیز به میان آمد و این عامل در کنار اختلافات درون ایلی و برون ایلی، به حضور بختیاریها در دایره تصمیم‌گیری امور پایان بخشید.

◆ پی‌نوشتها

۱- کریم نیکزاد امیرحسینی، *شناخت سرزمین بختیاری* (اصفهان: بی‌نا، ۱۳۵۴)، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۲- غلامرضا میرزائی دره‌شوری، *بختیاریها و قاجاریه* (شهرکرد: ایل، ۱۳۷۳)، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۳- علیقلی بختیاری، *تاریخ بختیاری*، به کوشش جمشید کیانفر (تهران: اساطیر، ۱۳۷۶)، صص ۴۱۳ و ۴۱۴؛

Heribert Busse, *History Of Persia Under Qajar Rule*, (New York: Columbia University Press, 1972), P 179.

۴- کلمنت اوگاستس دوبد، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، ترجمه محمدحسین آریا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، صص ۱۹.

۵- جن. راف گارثویت، *بختیاری در آئینه تاریخ*، ترجمه مهراب امیری (تهران: سهند، ۱۳۷۵)، صص ۷۱.

۶- میرزائی، پیشین، صص ۱۰۳.

۷- هانری رنه دالماتی، *از خراسان تا بختیاری*، ترجمه

- ۵۲- همان، ص ۱۳۹۸.
- ۵۳- ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، چاپ ۳ (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، جلد ۱، ص ۲۴۰.
- ۵۴- مهدیقلی هدایت، گزارش ایران، چاپ ۲ (تهران: نقره، ۱۳۶۳)، جلد ۲، ص ۲۵۵.
- ۵۵- صفائی، رهبران مشروطه، جلد ۱، صص ۲۷۷-۲۷۸.
- ۵۶- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، چاپ ۳ (تهران: عطار، ۱۳۶۱)، جلد ۳، صص ۲۱۵-۲۱۶؛ محمدعلی تهرانی، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران: انتشار، ۱۳۷۹)، صص ۸۲۰-۸۲۱؛ صفائی، پیشین، صص ۲۷۷-۲۷۸؛ محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تلاش آزادی، چاپ ۴ (تهران: نوین، ۲۵۳۶)، ص ۱۶۵؛ محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، چاپ سوم (تهران: کتابهای جیبی، ۱۳۵۷)، جلد ۱، ص ۸؛ گارثویت، تاریخ سیاسی - اجتماعی بختیاری، ص ۲۷۹.
- ۵۷- پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ ۲ (تهران: عطائی، ۱۳۶۹)، جلد ۱، صص ۳۱۷-۳۱۸؛ گارثویت، تاریخ سیاسی - اجتماعی بختیاری، ص ۲۵۱.
- ۵۸- دولت‌آبادی، پیشین، ص ۲۱۴؛ صفائی، رهبران مشروطه، جلد ۱، ص ۲۷۸.
- ۵۹- ابراهیم صفائی، پنجاه نامه تاریخی (تهران: سخن، ۰۵۳۱)، صص ۱۶۵-۱۶۷.
- ۶۰- دولت‌آبادی، پیشین، صص ۹۶-۹۷.
- ۶۱- ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضائی (تهران: بیستون، ۱۳۷۸)، ص ۳۳۷.
- ۶۲- منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (تهران: گستره، ۱۳۶۱)، صص ۲۷۷-۲۷۸.
- ۶۳- دولت‌آبادی، پیشین، صص ۹۲-۹۴.
- ۶۴- مهدیقلی هدایت، طلوع مشروطیت، به کوشش امیراسماعیلی (تهران: جام، ۱۳۶۳)، ص ۱۵۵؛ تهرانی، پیشین، صص ۸۱۷-۸۲۳؛ صفائی، رهبران مشروطه، جلد ۱، ص ۲۴۶.
- ۶۵- آوری، پیشین، صص ۲۷۶-۲۷۷.
- سال سیزدهم، دفتر سوم و چهارم، شماره ۵۱ و ۵۲ (پائیز و زمستان ۱۳۸۲)، صص ۷۳-۷۹.
- ۲۹- ظل‌السلطان، پیشین، صص ۵۲۵-۵۲۷.
- ۳۰- ایزابلا بیشوپ، از بیستون تا زردکوه بختیاری، ترجمه مهرباب امیری (تهران: سهند، ۱۳۷۵)، ص ۸۱.
- 31- Machenzie.
- ۳۲- بیشوپ، پیشین.
- 33- Walter barring.
- 34 - Welz.
- ۳۵- گارثویت، بختیاری در آئینه تاریخ، صص ۱۰۶-۱۰۷.
- ۳۶- صفائی، پیشین، ص ۵۱.
- ۳۷- خدابخش قربانپور، «بختیاریها؛ گذشته و حال»، مطالعات ملی، سال چهارم، شماره چهاردهم (۱۳۸۱)، ص ۱۸۴.
- ۳۸- دالمانی، پیشین، ص ۷۲۲.
- ۳۹- همان، ص ۷۲۳.
- ۴۰- قربان‌پور، پیشین، صص ۱۸۳-۱۸۴.
- ۴۱- همان، صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۴۲- پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گلمحمدی و محمدابراهیم فتاحی ولی لائی (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷)، ص ۳۹.
- ۴۳- همان، ص ۵۷.
- ۴۴- گارثویت، تاریخ سیاسی - اجتماعی بختیاری، ص ۱۵۲.
- ۴۵- همان، ص ۱۵۴.
- ۴۶- همان، صص ۲۷۰-۲۷۱.
- ۴۷- برای آگاهی بیشتر، بنگرید به: پرویز افشاری، نخست‌وزیران سلسله قاجاریه (تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهش، ۱۳۸۳)، صص ۱۵۰-۱۵۶.
- ۴۸- رامین یلفانی، زندگی سیاسی ناصرالملک (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶)، صص ۲۴۴-۲۴۵.
- ۴۹- افشاری، پیشین، صص ۱۵۰-۱۵۶.
- ۵۰- علی‌محمد دولت‌آبادی، خاطرات علی‌محمد دولت‌آبادی (تهران: فردوسی، ۱۳۶۲)، ص ۱۱۵.
- ۵۱- مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، چاپ ۲ (تهران: علمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۲۸۵.